



قراکافربنگی اجتماعى تقربالنبي ﷺ الاظم

بازسازی ساختارهای فرهنگی

با رویکرد حرکت عمومی

برگرفته از ارائه حجت الاسلام والمسلمین فلاح شیروانی

معاونت راهبردی و جبهه سازی

زمستان ۱۴۰۳

فهرست

۱. قدرت ملی و عناصر آن ۴
- ۱-۱. قدرت ایمان ۵
- ۱-۲. قدرت اراده ملّت ۷
۲. گام دوم انقلاب؛ گام مردم ۹
۳. درک شرایط جبهه انقلاب ۱۳
۴. عزم حزب اللهی ۱۵
۵. گفتمان جریان انقلاب ۲۰
- ۵-۱. ویژگی‌های این گفتمان ۲۰
- ۵-۱-۱. مبتنی بر اندیشه رهبری ۲۱
- ۵-۱-۲. مهاجم و پیشرو ۲۱
- ۵-۱-۳. منسجم و هماهنگ ۲۲
- ۵-۱-۴. ادبیات نشیط ۲۲
- ۵-۱-۵. پاسخگو و امیدبخش ۲۳
- ۵-۱-۶. ریشه‌دار (اصیل) و علمی ۲۳
- ۵-۱-۷. شیعی و هویت دار ۲۴
- ۵-۱-۸. سایر ویژگی‌ها ۲۴

۲-۵. نظام گفتمانی رهبری ۲۵

۶. بازسازی ساختارهای فرهنگی ۲۸

۱-۶. ایده مادر ۳۱

۲-۶. عاقله فرهنگ ۳۴

۱-۲-۶. تعریف عاقله فرهنگ ۳۵

۲-۲-۶. نقش عاقله فرهنگ ۳۶

۳-۲-۶. ظرف پدیدآیی عاقله فرهنگ ۴۰

۳-۶. چرخه پیشرفت فرهنگی ۶۳

۱. قدرت ملی و عناصر آن

به مجموع تمامی منابع مادی و معنوی در دسترس یک ملت در قلمرو یک واحد جغرافیایی. سیاسی به نام کشور برای پیگیری اهداف ملی خود گفته می‌شود. امور مختلفی می‌تواند این قدرت را برای یک ملت پدید بیاورد، و طبعاً دیدگاه واحدی در این باب وجود ندارد و از منظر جهان بینی‌ها و نگاه‌های علمی مختلف می‌توان تفسیر متفاوتی از قدرت ملی داشت. آنچه مهم است این است که قدرت، بود و نبود خود را در یک کارکرد نشان می‌دهد: پیشبرد اهداف ملی. با این توضیح سؤال مهم این است که قدرت ملی دغدغه کیست؟ هر آنکه به بقای یک ملت یا شکوفایی آن می‌اندیشد دغدغه قدرت ملی را دارد. هر آنکه آینده‌ای برای یک کشور فرض کرده و می‌خواهد آن کشور به آینده مزبور دست پیدا کند، دغدغه قدرت ملی را دارد. دغدغه قدرت ملی متعلق به کسانی است که آرمان داشته باشند یا به تعبیری که امروزه رایج شده، صاحب یک رؤیا باشند. قَالَ النَّبِيُّ (ص): «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِّأُمَّتِي، وَلَوْ لَا الْأَمَلُ مَا أَزْضَعْتَ أُمَّمٌ وَلَدًا وَلَا عَرَسَ عَارِشٍ شَجَرًا»^۱ آرزو مایه رحمتی برای امت من است. اگر آرزو نباشد هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی‌دهد و هیچ باغبانی

^۱ بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۷۳.

درختی را غرس نمی‌کند. پرسش بعدی این است که آیا مطلوب است که قدرت ملی یک دغدغه ملی باشد؟ از منظر مکتب امام این که یک جامعه آرمان داشته باشد در شمار بزرگترین سعادت‌های او است. و این که از رهگذر وجود یک آرمان ملی دغدغه ملی قدرت نیز وجود داشته باشد مسلماً یک رشد ویژه است. مکتب توحیدی حضرت امام نگاه ویژه‌ای به عوامل اقتدار و عناصر توان‌زا دارد. انقلاب اسلامی ایران حداقل دو قدرت را در منظومه عناصر قدرت ملی برجسته کرد و با صورتبندی ویژه‌ای به حوزه مطالعات فلسفه سیاسی هدیه کرد. آن عناصر عبارت بودند از «قدرت ایمان» و «قدرت اراده ملت».

۱-۱. قدرت ایمان

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱ سست نشوید و محزون نباشید در حالی که شما برترید، اگر «مؤمن» باشید. در این آیه کریمه برتری را به ایمان معرفی می‌کند. ایمان یک عنصر عاطفی محض نیست. ایمانی که تعهد نیاورد و ایمانی که انسان را به عمل هرچند کوچک و اندارد در واقع مفاد واقعی ایمان را ندارد.

^۱ آل عمران، ۱۳۹.

«در صدر اسلام، رسول مکرم اسلام (ص) و صحابه و نیز جانشینان بزرگوار ایشان توانستند با اتکای به خدا، يك تمدن عظیم تاریخی را پایه‌گذاری کنند. آن‌ها هم در برابر قدرت‌های بزرگ زمان خود، علی‌الظاهر كوچك بودند؛ اما ایمان به آن‌ها قدرت بخشید و توانستند برای چندین قرن، عظمتی را در تاریخ ایجاد کنند. ما چرا نتوانیم؟ (وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). شرطش ایمان است^۱... ایستادگی در مقابل زورگویی استکبار جهانی، مخصوص این ملت و این کشور است و همین است که استکبار را نسبت به این کشور و این ملت، دچار حقد و بغض کرده است. اما من این را عرض کنم؛ این هم ناشی از وعده‌ی الهی است که حقد و

^۱ بیانات رهبری در ۱۳/۰۳/۱۳۶۸.

بغض استکبار، هیچ کاری نخواهد
 توانست بکند؛ «أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ
 مُؤْمِنِينَ». قرآن کریم در دو جا می‌فرماید:
 «وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا»، «فَلَا تَهْنُوا وَتَدْعُوا
 إِلَى السَّلَامِ». هرگز از مواضع خودتان
 پایین نیایید و در مقابل دشمن احساس
 ضعف نکنید. او که بنای کار را بر دروغ و
 فریب و زورگویی گذاشته، ضعیف است؛
 اما شما که به خدا متکی هستید، قوی
 هستید^۱.

۲-۱. قدرت اراده ملّت

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۲ خداوند سرنوشت
 هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آن‌ها در وجود خود تغییری بدهند. این سنّت
 الهی نیز تجربه شده است.

«معجزه‌های اجتماعی برخلاف معجزه
 اژدها شدن عصای موسی است؛ چون آن‌طور

^۱ بیانات رهبری در ۳۰ / ۱۱ / ۱۳۷۰.

^۲ الرعد، ۱۱.

معجزه‌ها ربطی به ارادهٔ انسان ندارد؛ اما معجزه‌های اجتماعی به‌طور مستقیم به ارادهٔ انسان‌ها ارتباط پیدا می‌کند؛ انّ الله لا یغیّر ما بقوم حتّٰی یغیّروا ما بأنفسهم»^۱... [یکی از کارهای او] ایجاد حکومتی بر مبنای اسلام بود؛ چیزی که به ذهن مسلمان‌ها و غیرمسلمان‌ها خطور نمی‌کرد، و خواب خوشی بود که مسلمان‌های ساده‌لوح هم هرگز آن را با خود تصور نمی‌کردند و نمی‌دیدند. امام (ره) در حدّ يك معجزه، به این خیال افسانه‌آمیز لباس واقعیت پوشاند^۲.

البته اضافه کنیم؛ مؤمن اگر به اقتداری نیز برسد آن را به تجلی توحید تبدیل می‌کند. نگاه توحیدی یعنی ببینیم که نقش خدا در این عالم یگانه است. حضرت امام خمینی (ره) می‌فرماید:

«اسلام طبیعت را مهار می‌کند برای واقعیت؛ و همه را رو به وحدت و توحید می‌برد. ... اسلام برای برگرداندن تمام محسوسات و

^۱ بیانات رهبری در ۱۶/۰۴/۱۳۸۳.

^۲ بیانات رهبری در ۱۶/۳/۱۳۶۸.

تمام عالم به مرتبه توحید است. ... برگرداندن
همه طبیعت و همه ظل‌های ظلمانی به آن
مقام نورانی، که آخر مقام الوهیت است. آنی که
اسلام می‌خواهد تمام علوم، چه علوم طبیعی
باشد و چه علوم غیر طبیعی باشد، ... این است
که تمام این‌ها مهار بشود به علوم الهی و برگشت
به توحید بکند^۱.

۲. گام دوم انقلاب؛ گام مردم

گام دوم انقلاب یعنی فصلی جدید پیش روی یک ملت به
پاخاسته، و فصل جدید یعنی روزگاری با اقتضائات نسبتاً متفاوت و
مطالبات به بلوغ رسیده و کامل شده. به دلایل و شواهد فراوان می
توان نشان داد که انقلاب واقعاً یک «مقطع» را طی کرده است و
سخن از گام دوم سخنی صوری نیست. گام دوم گام خستگی نیست،
به هیچ وجه، گام کوتاه آمدن نیست. گام دوم گام تکمیل کردن
انقلاب اسلامی است. گام دوم گام صراحت‌های انقلابی و تمدنی
است. به همین جهت در گام دوم با آگاهی کامل و زمینه‌هایی

^۱ صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۳۵، ۱۳ تیر ۱۳۵۸

فراهمتر از همیشه وارد حوزه نرم افزارهای اداره جامعه خواهیم شد؛ یعنی سخنان اصلی انقلاب را. که الحمدلله زنده است. زمزمه خواهیم کرد و به واسطه آن، همه نرم افزارهای زندگی تمدنی را ویرایش خواهیم نمود. به همین جهت گام دوم گام فرهیختگی است. انقلاب سخنان بسیاری دارد که هنوز به خوبی معرفی نشده یا پیاده نشده است، یکی از این سخنان مردمسالاری است. اسلام و انقلاب قائل به نقش حداکثری مردم در سودهی به جامعه و اداره جامعه است، با اعتقادی راسخ و صادقانه. «شاخص دوم [مکتب سیاسی حضرت امام]، اعتقاد راسخ و صادقانه به نقش مردم است؛ هم کرامت انسان، هم «تعیین کننده» بودن اراده انسان^۱».

سال‌ها پیش فرموده‌اند: «مسئله اصلی ما، مسئله مردم است؛ حضور مردم، میل مردم، اراده مردم، عزم راسخ مردم. در همه تحولات و جنبش‌های گوناگون اجتماعی بزرگ، نقش مردم، نقش معیار است^۲». در بیانیه گام دوم نیز فرمودند: «اراده ملی جانمایه پیشرفت همه جانبه و حقیقی است». این که اراده مردم تعیین کننده است و این که مردم حق دارند آزادانه اراده کنند با این نکته تفاوت

^۱ بیانات رهبری در ۸۳/۳/۱۴.

^۲ بیانات رهبری در ۲۰/۷/۱۳۹۰.

دارد که هر چه مردم می خواهند خود حقیقت است. معلوم است که اسلام تنها خود را دین سعادت می داند، ولی معتقد است باید میدان اراده برای بشر باز باشد و از طریق تبیین با جامعه بشری ارتباط گرفته شود و با مهربانی و پیگیری دلسوزانه انسان ها را نسبت به حقیقت آگاه و علاقه مند نمود. «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ»^۱ «بر عهده پیامبر جز رساندن [پیام خدا] نیست. و خدا آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان می دارید، می داند». یعنی پیامبر اسلام تنها به شما راه را نشان می دهد، ولی این طور هم نیست که در پیشگاه الهی اجازه بازی کردن داشته باشید. اگر می گوید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^۲ «در دین، هیچ اکراه و اجباری نیست. مسلماً راه هدایت از گمراهی روشن و آشکار شده است» یعنی دین اسلام تنها یک سامان ظاهری نیست بلکه با عقل ها و قلب ها کار دارد و خود را معطل امور ظاهری نمی کند. پس این جمله نه تنها معنای انفعالی ندارد بلکه هم اقتدارات دین اسلام را می رساند و هم موقف بسیار متعالی آن را در برابر انسان. البته اگر

^۱ المائدة، ۹۹.

^۲ البقرة، ۲۵۶.

انتخاب ملتی اسلام بود در آن صورت این برنامه با قوّت تمام وارد صحنه می شود و توصیه های خود را در جامعه بسط می دهد.

مردم ایران سال هاست «اسلام» را انتخاب کرده اند. این یک انتخاب بزرگ و تاریخی و عمیق و اثرگذار است. همچنین این مردم تشیع را نیز انتخاب کرده اند و تا کنون سال ها بر این اساس زیسته و تربیت شده اند. همچنین یک زندگی نوین را به دعوت یک رهبر فرزانه انتخاب کرده اند و برای آن انقلابی را رقم زده اند. نظام اسلامی در کشور ما محصول اراده مردم است و بقای آن هم وابسته به اراده مردم است. حضرت امام در پیام عجیب ۱۲ فروردین پس از آن که آن روز را روز نخستین «حکومت الله» می خوانند و آغاز «امامت امت» را تبریک می گویند، جمله ای می فرمایند که باید آن را بر سر دست گرفت و حسابی رویش مانور داد و معروفش کرد: «اینک شما ملت شجاع، پاسدار جمهوری اسلامی هستید. اینک شما باید مقدرات خود را به دست بگیرید و مجال به فرصت طلبان ندهید و با قدرت الهی که مظهر آن جماعت است، قدم های بعدی را بردارید»^۱.

چیزی که ما باید معماری کنیم «به دست گرفتن صحنه توسط مردم» است. «در هر نقطه ای اگر کار دست مردم قرار گرفت و

^۱ امام خمینی، ۱۲ فروردین ۵۸.

مردم دارای هدف بودند، هرجور کاری؛ سخت‌ترین کارها، کارهای نظامی، کارهای امنیتی، دست مردم وقتی افتاد، صحنه وقتی در اختیار مردم قرار گرفت، پیش خواهد رفت. ما هم از اول انقلاب تا امروز هر وقتی هر کاری را محوّل به مردم کردیم، آن کار پیش رفته است^۱». تاریخ منتظر این قدم‌ها است. آینده ایران منتظر این قدم‌ها است. شکوفایی و بهشت زمینی منتظر این «حرکت» است. لذا ما سوپرمن و آدم‌های خودشیفته نمی‌خواهیم، ما می‌خواهیم «گام» برداریم.

۳. درک شرایط جبهه انقلاب

حزب الله در شرایط جالبی قرار گرفته است. گویا این شرایط برای آن است که به مغزای مسؤولیت تاریخی خویش پردازد، «وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ». خداوند متعال حضرت یونس علیه السلام را که هرچند تمام وجودش برای خدا و راه خدا بود، گاهی تلقیهای ضعیفی داشت، «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» در یک اتوبان سه بانده «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ» قرار داد تا فقط به سمت خدا بیاید و بگوید «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^۲. در این میان سه

^۱ بیانات رهبری در ۱۳۹۳/۱۱/۲۹.

^۲ الانبیاء؛ آیه ۸۷.

راهبرد قابل توصیه به جبههٔ عزیز انقلاب را می‌توان چنین در نظر گرفت: خودسازی؛ جامعه‌پردازی و کمک به دولت. توصیهٔ اول «خودسازی» و اهتمام جانانه به رهنمود قرآنی «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ»^۱ است. چرا که به ثمرهٔ فوق‌العاده بزرگی اشاره کرده می‌فرماید «لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» «گمراهان به شما ضرری نمی‌زنند اگر شما هدایت شده باشید»^۱. جبههٔ انقلاب باید مرحمت کند، یکبار وقت بگذارد و خطوط این «خودسازی» را به صورت انضمامی ببیند و برایش تدبیر کند. شاید امور مطلوب و ضروری‌ای به چشم بیاید. توصیهٔ دوم «جامعه‌پردازی» به نیت «برساختن دولت اسلامی» (مرحله‌ای که در آن متوقف شده‌ایم) است. این نکته نیز در طرح راهبردی فخیم رهبر انقلاب از زمان «بیانیهٔ گام دوم انقلاب» بار گذاشته شده است، تا چه زمانی جبههٔ انقلاب آن را بشنود و باور کند و در پیش بگیرد. محور دوم همان «قیام جوانان برای ساختن ایران اسلامی» است، فارغ از هر نظم دولت - ملت. بخصوص وقتی که «ستاد فرماندهی» دچار اختلال شده باشد. ایشان برای این «قیام» که دال مرکزی بیانیهٔ گام دوم است و «الگوی نوین حل مسائل ملی»، ادامهٔ «انقلاب و تحول اسلامی» و در واقع «تنها راه برساختن دولت

^۱ المائدة، آیه ۱۰۵.

اسلامی به معنای واقعی و انقلابی و اسلامی» است، سازکاری را مطرح فرموده است که جسته و گریخته الفاظی از آن به گوش جبهه رسیده است. هنوز جبهه انقلاب نتوانسته باور کند که مسؤولیت تاریخی او برای آن که پس از مرحله «انقلاب» و «نظام» بتوان مرحله «دولت‌سازی» را هم پشت سر گذاشت همین قیام همه مردم (در ابتدا جوانان متعهد) برای حل مسأله‌های واقعی است. شاید مهمترین مانع او نگاه‌های آغشته به علوم انسانی باشد ولی مانع فقط این نیست. مثلاً برخی از این نگاه‌ها به بهانه از دست رفتن «امر سیاسی» و «سیاست»، مقوله «خدمت» و «حل مسأله» را تقبیح می‌کنند و بدین وسیله یک سردرگمی بزرگ در موجودیت امروز جبهه انقلاب و یک توقف فرصت‌سوز در برابر دستورات واضح رهبری پدید می‌آورند. در نهایت توصیه سوم کمک به دولت است. قطعاً جبهه انقلاب باید در فکر مدد رساندن به دولت باشد. ولی روشن است که این نباید حالت التماس پیدا کند. باید آمادگی اعلام شود، ولی احساس کند که بدون این امکانات و زمینه‌ها هم می‌شود به «پیشرفت ایران اسلامی» پرداخت.

رهبر معظم انقلاب ظهور جوانان مؤمن و انقلابی را «فتح الفتوح» انقلاب اسلامی؛ یعنی بالاترین دست آورد آن و چه بسا دست آورد بی نظیر آن، می دانستند. حضرت آقا این دیدگاه امام را مطرح می کنند و چیزی بر آن می افزایند و می گویند اگر جوان انقلابی برای کشور خود آینده ای فرض کند (عزم کند و تصمیمی بگیرد) و آن را ابراز کند و پای آن بایستد و برایش هزینه بدهد این «فتح الفتوح» انقلاب اسلامی و پیشرفت واقعی است. وقتی عزم را در دیدگاه امام و رهبری دنبال می کنیم می بینیم از جایگاه ویژه ای برخوردار است؛ عزم از دیدگاه امام و استاد امام «جوهره انسانیّت» است و از دیدگاه رهبر معظم انقلاب عزم ملی عامل شکل گیری «معجزه های بزرگ الهی» به اراده حق تعالی است؛ به همین جهت می فرمایند «اراده ملی جانمایه پیشرفت همه جانبه و حقیقی است»^۱.

عزم چه چیز؟ بلند همت بودن و دلمشغولی های بزرگ داشتن در فرهنگ اهل بیت (ع) ممدوح است. «کُنْ بَعِيدَ الْهَمِّ اِذَا طَلَبْتَ»^۲ «وقتی نوبت به خواستن رسید همت های دور و دراز داشته باش». بلندی همت بلندی جوهره و شخصیت را رقم می زند، و

^۱ بیانیۀ گام دوم انقلاب.

^۲ بیانی از امام علی علیه السلام

شخصیت متعالی، همه حوادث باشکوه را در زندگی انسان باعث می‌شود. همه این تعلیمات بلند و نورانی شعار بود تا حضرت امام (ره) به لطف الهی در زندگی جامعه ایران پای گذاشت و به خاطر خدا همه را وادار به «اراده و قیام» کرد و ایران اسلامی را که غرق در بی‌هدفی بود دارای اهداف بلندی کرد. ایران اکنون اندیشه‌های بلندی دارد و این جای افتخار دارد. درد بشر را داشتن نه دیوانگی و نه خودشیفتگی است، انسان بودن است؛ همچنان که به خدا در راهنمایی زندگی و پیشبرد خواسته‌های مؤمنانه، اعتماد داشتن نیز سفاقت نیست؛ «ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ»^۱ «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ»^۲. به نام خدا و برای مردم، همچون امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف در برابر طاغوت ایستادن نیز خلاف اسلامیت نیست، بلکه نشانه طراوت توحید است؛ به همین خاطر است که حزب‌اللهی خود را متکفل ویرایش جهان بشری موجود می‌داند؛ حزب‌اللهی معتقد است باید نسبت به انفعال جامعه بشری و تحقیر انسان‌ها حساس باشد؛ حزب‌اللهی باید آزاداندیش و طرفدار واقعی آزاداندیشی و آزادی بیان و احترام به آرای دیگران باشد؛ حزب‌اللهی باید بنای خود را بر این بگذارد که عطر

^۱ یونس، ۱۰۳.

^۲ الروم، ۴۷.

سخن اسلام را با بیان‌های زیبا در کل دنیا بگستراند و مردم را با آگاهی به سمت مطلوب‌های واقعی‌اش بخواند؛ حزب‌الله باید برای حکمرانی طاغوت که در هر برهه‌ای شکلی دارد، فکری بردارد؛ انفعال در برابر اتفاقات و تحولات شایسته ایران اسلامی نیست، حزب‌الله باید فکری درست برای آن داشته باشد؛ حزب‌الله باید برای اسناد بین‌المللی که در واقع رقیب جدید و خلاف توحید است، فکری بردارد؛ حزب‌الله باید برای اقتصاد فسادزا فکری بردارد؛ این‌ها همه پاره‌های پیکر نحس طاغوت است و حزب‌الله ناگزیر در برابر آن قرار می‌گیرد و این عزم‌ها از آن حزب‌اللهی‌ها است.

طاغوت یک موجود زنده است و حتماً از کانون‌های انرژی و چاکراهایی برخوردار است. قلب نظام کفر و طاغوت کجاست تا آن را بکوبیم و جهانی را از آنها آسوده کنیم؟ طاغوت موجودی نحس در استضعاف و استخفاف است. طاغوت قطعاً نوعی عدم تعادل است و این عدم تعادل تنها در صورت استضعاف دیگران و تحریف واقعیت، میدان‌تکوین و تحقق پیدا می‌کند. طاغوت از قبول استکبار تغذیه می‌کند. استکبار گونه‌های مختلفی دارد و برخی از آن‌ها ممکن است از طرف عمامه به سرها اعمال شود. جهان کفر با تریب و انواع ارباب

زنده است و به این استخفاف تن دادن، فسق و پا روی حق گذاشتن است. «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»^۱

کفر و طاغوت در دل مردم جایی ندارد. کدام بیچاره ای است که تحقیر، تضعیف، فقر، تنگنا و ... این فشارها را دوست داشته باشد. استکبار یعنی در پیش گرفتن همه اینها در حق دیگران. به همین جهت استکبار از عنصر دیگری برای حفظ جایگاه خود استفاده می کند و آن ترهیب است. آنچه مانع این کار است استحکام شخصیت انسان ها است. به همین جهت راه نجات انسان ها شخصیت دادن به آنها است. شخصیت به آرمان، عشق و حماسه است و این ها وابسته است به فلسفه مستقل حیات و سرمایه هایی برای بالیدن و احساس ارزشمندی داشتن است. مردم سالاری یعنی همین. حزب الله خود عزم های بلند می کند و به شخصیت های متعالی می رسد و به مردم هم شخصیت می دهد و آن ها را از چنگال استکبار نجات می دهد. حال پرسش اساسی این است که پروژه امروز حزب الله چیست و چگونه به مردم شخصیت خواهد داد؟

^۱ الزخرف، ۵۴.

۵. گفتمان جریان انقلاب

زمان‌های بسیاری را جبهه انقلاب در تحولات مختلف برای انتخاب گفتمان از دست داده است، ولی هر چه به صحنه نظر می‌کنیم می‌بینیم انفعال گفتمانی را با هیچ چیز دیگری نمی‌توان جبران کرد و جبهه انقلاب به خاطر انفعال گفتمانی دچار سردی و خمودی بدی شده است و در عین این که همه شرایط برای استفاده او فراهم است، ولی باز هم به انفعال از طرف جبهه و خط مقابل می‌افتد و گاهی نیز بیم‌های بیهوده‌ای به او دست می‌دهد. بماند که اگر جبهه در دل این انقلاب اسلامی به وضوح و وحدت گفتمانی دست پیدا کند هیچ نیرویی جلودارش نخواهد بود و اساساً می‌تواند نگران ریاست دولت نیز نباشد. به همین جهت باید از جو درد و تعهد موجود استفاده کرد، آستین بالا زد و کاری برای رفع این کاستی انجام داد. یکی از اولین سخنان این است که چه ویژگی‌هایی برای گفتمان منتخب لازم دیده می‌شود؟ این ویژگی‌ها را از آن جهت باید لازم شمرد که اندیشه انقلاب از غنای خوب و دست‌آورد‌های خوب و فرصت‌های تاریخی و زمینه‌های خوب ملی برخوردار است و به همین جهت نباید درباره آن کوتاهی نمود.

۱-۱-۵. مبتنی بر اندیشه رهبری

اندیشه رهبری گذشته از حکمت‌آمیز و میدان‌آشنا و سودمند بودنش از اعتبار خوبی در میان جبهه برخوردار است و به سرعت می‌تواند وفاق بیافریند. اما نکته افزون‌تری نیز باید گفت. پیشتر اجمالاً چنین برداشتی داشتیم و هنگامی که سخنان ایشان را مورد بررسی قرار دادیم تفصیلاً مشاهده کردیم که ایشان یک «دال مرکزی» برای گفتمان اصلاحی خویش برگزیده‌اند و بقیه سخنان متکثر و پرتعدادی که دارند همگی نقش دال‌های پشتیبان این دال مرکزی را بازی می‌کند. این نکته بسیار جذاب و طمأنینه‌آفرین بود و تعهد بیشتری برای هم‌رایی و همراهی با این رهبر فرزانه ایجاد می‌نمود.

۲-۱-۵. مهاجم و پیشرو

گاهی می‌شود حرف‌های رهبری را طوری فهمید که حالت تهاجمی و پیشرو در آن به چشم نیاید. ولی محیط به این نیاز دارد که تقریری پیشرو و فاخر از اندیشه رهبری ارائه شود. ایده‌های منتخب ایشان از غنای معرفتی و راهبردی بالایی برخوردار است. نخبگان باید برای دریافت این غنا اهتمام خوبی صرف کنند و به تبیین مناسب آن بپردازند. تقریرهای قوی استقرار و استحکام خوبی در جبهه انقلاب پدید می‌آورد.

تمامی بخش‌های گفتمان منتخب رهبر به گونه‌ای طراحی شده‌اند که از ساختاری روشن، منسجم و منطقی برخوردار باشند. این نظم و استحکام به نحوی است که قابلیت دفاع از آن را فراهم می‌آورد و چارچوب فکری جامعی را ارائه می‌دهد. اهمیت این انسجام در آن است که امکان تحلیل دقیق‌تر و درک عمیق‌تر از محتوای اندیشه‌های ایشان را به مخاطب می‌بخشد. بنابراین، ضروری است تا روابط میان اجزای مختلف این سخنان به وضوح مشخص گردد و ارتباط درونی میان بخش‌های گفتمان تبیین شود. همه‌سطور گفتمان منتخب رهبری از نظام روشن و مستحکم و قابل دفاعی برخوردار است. باید این انسجام و ربط‌ها و تعاضدهای پاره‌های سخن را نشان داد و فهم اندیشه‌ی ایشان را سهل‌تر و پایدارتر نمود.

از ادبیات نشیط در باب هر محصولی در عرصه‌ی حیات نوین‌مان بتوانیم صرف نظر کنیم، در حوزه‌ی گفتمان اصلی انقلاب اسلامی نمی‌توان از آن گذشت و به ورودهای زبانی ساده بسنده نمود. ادبیات نشیط به ادبیات عجیب و دور از ذهن عمومی گفته نمی‌شود. این عبارات نشیط بخشی در فرمایشات آقا است و بخشی

نیز با ورودهای نخبگانی به دست آمده است و اگر نارسائی ای هست باید جبران نمود.

۵-۱-۵. پاسخگو و امیدبخش

مشکلات متنوع مردم از فهرست پیدا و پنهانی برخوردار است که از میان آن‌ها برخی از نظر مردم درشت‌تر است. برخی از این مشکلات به دلیل تأثیر مستقیم بر زندگی روزمره مردم، برجسته‌تر به نظر می‌رسند و توجه بیشتری را به خود جلب می‌کنند. در این میان، اندیشه رهبری می‌تواند به عنوان یک راهنمای مؤثر برای ارائه راه‌حل‌های عملی و پایدار عمل کند. باید نشان بدهیم که اندیشه رهبری پاسخگو است و می‌تواند مشکلات جامعه را حل کند. این کار با تحلیل و با بیان برخی تجربیات میسر است.

۵-۱-۶. ریشه‌دار (اصیل) و علمی

اینجا منظور این است که اندیشه رهبری را چنین بفهمیم و چنین نیز معرفی نماییم. اندیشه رهبری را می‌توان به گونه‌ای فهمید و معرفی کرد که هم اصالت آن، بر پایه فهم معتبر دینی، و هم علمی بودن آن، با قابلیت دفاع توسط عقل و استدلال کارشناسی، به وضوح مشخص شود. این ویژگی‌ها نه تنها بیانگر عمق و گستردگی این اندیشه هستند، بلکه بستری مناسب برای تبیین و پذیرش آن در

میان نخبگان و عموم مردم فراهم می‌کنند. اصیل یعنی ریشه داشتن در فهم معتبر دینی و علمی یعنی قابل دفاع توسط عقل کارشناسی. طی سال‌های اخیر به واسطه مجاهدت‌های دسته‌ای از نخبگان ولایی، فهم اندیشه رهبری با دو وصف یادشده بسیار سهل‌تر و در دسترس‌تر از پیش شده است.

۵-۱-۷. شیعی و هویت دار

اصالت فرهنگی یک اندیشه یعنی برخوردار از هویت تاریخی و ملی که در جامعه ما شیعی و ایرانی می‌شود. هم نشان بدهیم که این اندیشه با هویت ملی و آئینی ایرانی مسلمان می‌سازد، هم این بعد اندیشه را به خوبی تقویت کنیم. این پیوندها به‌طور طبیعی اندیشه را به یک عامل هویت‌بخش تبدیل می‌کند که می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای جامعه در ابعاد مختلف باشد. ین انسجام بین اندیشه و هویت ملی-آئینی می‌تواند به یک عامل قدرت درونی برای جامعه تبدیل شود.

۵-۱-۸. سایر ویژگی‌ها

موارد دیگر را بدون توضیح مطرح می‌کنیم: اخلاقی و معنوی باشد، تحولی و اصلاحی باشد، واقع‌بینانه و دست‌یافتنی باشد، میان‌بر و سهل‌الوصول باشد، تجربه‌پس‌داده باشد، متناسب با

مقدورات مدعیان باشد و... یعنی مثلاً اگر جبهه انقلاب و شاگردان مکتب رهبری این گفتمان را دارند و اموری را ادعا می‌کنند، واقعاً می‌توانند آن را نیز از آب در بیاورند.

۵-۲. نظام گفتمانی رهبری

به منظور ارائه یک نظام معنایی که مفاد گفتمان اصلاحی جریان انقلابی را معلوم کند به بیانات ۸ سال اخیر رهبر انقلاب سر زدیم که چند نکته به دست آمد. اولاً ایشان طرح راهبردی روشنی دارند؛ تحلیل این که مشکلات کشور چه اموری است، ریشه در چه اموری دارد، راه حل چیست، برای به جریان افتادن این راه حل ها چه الزاماتی وجود دارد. ثانیاً یک اندیشه اسلامی راقی و ثابت نیز از همه پاره های تحلیل ها، ارزش گذاری ها و تدبیرهای ایشان پشتیبانی می‌کند؛ در صورت انس با این اندیشه یافتن رد پای آن در همه ادراک های امتدادی ایشان در این طرح راهبردی سخت نیست. ثالثاً این طرح راهبردی از مرکز ثقلی برخوردار است که طی این هشت سال ثابت بوده و تغییر نکرده است. رابعاً ایشان به حسب وظیفه گفتمان سازی که برای رهبر انقلاب قائل هستند مطابق یک سنت ثابت طی این سه دهه رهبری ایشان، در بسیاری از مناسبت ها با گروه های مختلف مردم سخن می گویند و سعی می کنند در این

سخنان معارفی را برجسته کنند و در اذهان زنده نگهدارند. جالب این است که در تمام بیانات مربوط به هر یک از این موضوعات، مرکز ثقل معنایی مد نظر ایشان محفوظ مانده است و ملحوظ بوده است و همواره به آن توجهی متناسب با اتمسفر معنایی موضوع سخن داده شده است.

در نتیجه یک پیوستار معنایی حکیمانه از تمام این ورودها حاصل آمده که همه بخشهای این سخن به تقویت بقیه بخشها و به ویژه آن دال مرکزی می پردازد. برخی افراد و نهادهای فرهنگی. تبلیغی به واسطه نادیده گرفتن این اطلس معنایی با این مشکل مواجه شده اند که هر سخن جدید رهبری برای ایشان پروژه ای جدید درست می کند و همین باعث ناتمام ماندن پروژه های قبلی می شود و معلوم است که لاجرم همین پروژه نیز به سرنوشت بقیه دچار خواهد شد. راه نجات این سروران تنها توجه به «طرح کامل رهبری» و «نظام معنایی منتخب» ایشان است. با توجه به جایگاه ایشان، نسبتی که ما با ایشان داریم، شنیده شدن سخنان ایشان طی این سال ها و عزم و اراده و اهتمام و اصرارهای تحسین برانگیزی که ایشان روی طرح های اصلاحی دارد، لازم است جبهه انقلاب به سرعت دیدگاه اصلاحی ایشان را به همین صورت بسط یافته و منسجم بیابد و نگاه خود را با آن ارتقا ببخشد. همان طور که پیشتر

نیز مطرح شد حضرت آقا سال‌ها است ضمن این که مسألهٔ اول کشور را مشکلات اقتصادی مطرح می‌فرمودند راه حل را در پیش گرفتن «اقتصاد مقاومتی» می‌دانستند و به همین جهت درخواست مصرانه و پرتکرار ایشان این بود و نهایتاً گلایه مند بودند.

«امروز مشکلات اقتصادی، مسئلهٔ

اول کشور است که باید حل شود و حل آنها

در گرو اجرای صحیح اقتصاد مقاومتی

است ... باید قاطعانه مانع از ادامهٔ

طرح‌های اقتصادی غیرهمسو با

سیاست‌های اقتصاد مقاومتی شد^۱ ... اگر

اقتصاد مقاومتی اجرا می‌شد، وضع زندگی

مردم این گونه نبود!^۲».

پس از روشن شدن این نظام معنایی باید مبتنی بر آن

ادبیاتی متناسب با فضای انتخابات انتخاب شود و در صورت امکان

به سمت وفاق هر چه بیشتر با همدیگر حرکت نماییم. لکن چیزی که

تمام این سال‌ها مهجور و مظلوم بوده کار درست و خوش ساخت

^۱ بیانات رهبری در ۳/۶/۱۳۹۵.

^۲ بیانات رهبری در ۱۵/۱۲/۱۳۹۵.

فکری و گفتمانی بوده است. امروز هم هیچ یک از فعالان صحنه انتخابات که غالباً نیروهای عملیاتی یا نهایتاً راهبردی هستند، «به صورت واقعی» حواسشان به فرصت‌های ترمیم آشفستگی «گفتمان ملی ایران عزیز» و تلاش جهت ارتقای آن نیست.

۶. بازسازی ساختارهای فرهنگی

انقلاب اسلامی و کشور ایران در حوزه فرهنگ صاحب سخن و اقتدار و مقاومت‌های پیروز به شمار می‌رود. غیر از این که لطمه‌های زیرساختی یکی دو سده استعمار ایران و جهان اسلام، بلکه جهان سوم دمار از روزگار ما در آورده است و علاوه بر آن هجمه‌های سنجیده و سنگین پس از انقلاب نیز پدیده کم رفق و کم اثری نبوده است، ولی انقلاب اسلامی به لطف الهی توانسته در حوزه فرهنگ نیز «یک چلّه پُرافتخار را بدون خیانت به آرمان‌هایش پشت سر نهاده و در برابر همه وسوسه‌هایی که غیرقابل مقاومت به نظر می‌رسیدند، از کرامت خود و اصالت شعارهایش صیانت کند» (بیانیه گام دوم). ما در برابر نظام سلطه و تمدن پشتیبان آن دوام آورده‌ایم و بسیاری از طرح‌های پرامید دشمن در واقع به نتیجه نرسیده است. رهبر معظم انقلاب که پس از رحلت امام موضوع تهاجم فرهنگی، بلکه شبیخون و تاراج فرهنگی را مطرح نمودند پس از سال‌ها گفتند که لطمه خوردیم

ولی به هدفشان نرسیدند. شواهد این تحلیل رهبری هم کم نیست. مثلاً وقتی جنگ سوریه با وحوش داعشی پیش می‌آید جوانان بسیاری با انگیزه‌های خالص دینی به این جنگ می‌روند و خانواده‌ها و بسیاری از مردم بلکه جو عمومی جامعه نیز در دل تخریب‌های مزورانه یکی از ذلیل‌ترین و بی‌هویت‌ترین دولتهای این چهاردهه از آنها پشتیبانی می‌کنند. این نشان می‌دهد امور ریشه‌ای بسیاری - نه صرفاً از جنس مذهبی بلکه حتی از جنس انقلابی - زنده مانده است. ولی بالاخره در این حوزه پرمشکل و پرمسأله هستیم؛ سمت و سوی واحد و متمرکزی نداریم، از مزیت‌های اسلامی، شیعی و انقلابی به خوبی استفاده نمی‌کنیم، الگوهای تحلیل و تدبیر انضباط علمی ندارد و شاید نمی‌تواند داشته باشد و در عین حال از نخبگی‌های بالفعل نیز فاصله دارد، بسیاری از نخبگان درجه یک در حوزه فرهنگ باقی و پایدار نمی‌مانند و اگر هستند با این باور عمیق و عالمانه نیست که اقتدارات فائق و چیره فرهنگ را هرچه بیشتر کشف کنند و نشان بدهند، مراکز و متولیان پیگیر مقاصد فرهنگی همچون مقولات و اجناس عالیه بسیار متنوع، متباین و واگرا است و گویا امکان اتصال زنجیروار به هم ندارند، حتی تک تک مراکز فرهنگی نیز در درون خود گرفتار این واگرایی هستند و قدرت ضبط و همگرا کردن اقدامات خود را ندارند، بدتر این که اکنون دچار نوعی سطحی‌زدگی (عوام‌زدگی)،

سیاست‌زدگی و حتی نهایتاً ولنگاری فرهنگی شده‌ایم، لذا می‌توان گفت از ناحیهٔ سیاست، از ناحیهٔ تربیت، از ناحیهٔ اقتصاد، از ناحیهٔ امنیت و ... شاید از همهٔ نواحی بلا و مصیبت بر سر فرهنگ سرازیر می‌شود و در این میان حملات دشمن شدید و پی‌درپی و با اقتدارات روزافزون صورت می‌گیرد. این مقوله تحلیل عمیق می‌خواهد. آخر چرا؟

وقتی به بهبود می‌اندیشیم می‌توان گفت یکی از اصلی‌ترین ملاحظات در حوزهٔ فرهنگ این است که روش حل مسأله در این حوزه درست است یا خیر؟ اکنون الگو و چرخهٔ حل مسأله به نظر معیوب می‌رسد. این الگو خود می‌گوید که در واقع «پیش‌روی» هدف گرفته نشده است. داریم روزمرگی می‌کنیم. هرچند اندیشهٔ اسلامی یعنی اقتدارهای چند جانبه، ولی شاید همهٔ نخبگان انقلابی می‌گویند اقتدارات اصلی انقلاب ما در حوزهٔ فرهنگ است. فرهنگ سخن اصلی ما است. انفعالی که اکنون در حوزهٔ فرهنگ داریم باید ما را به فکر راه‌حلهای واقعی و اساسی در این حوزه بیاندازد. این انفعال در حالی است که به مکتب نیرومندی تکیه داریم، مردم ما تربیت شده‌اند، ظرفیت‌های فراوان تاریخی و عصری در اختیار خود داریم، اصل پیروزی انقلاب تأثیرات مثبت فرهنگی بسیار داشته است، دست‌آوردهای انقلاب جایگاه منطقه‌ای باشکوه‌ای به ما داده است (با

آبرویییم) و این را امروزه به خوبی درک می‌کنیم و ... ولی منفعل و آشفته‌کاریم. باید ذهن و دلمان را برای اقدامات جدی در این حوزه آماده کنیم و برای استمرار بخشیدن به کارهای سطحی بهانه نیاوریم. برای این که به معنای واقعی وارد حوزه حل مسأله شویم اموری به نظر لازم است: الف. ایده مادر؛ ب. عاقله فرهنگ؛ ج. چرخه پیشرفت فرهنگی.

۱-۶. ایده مادر

باید روی دست‌یابی به ایده‌ای مرکزی، مادر، مقتدر و وحدت‌بخش سرمایه‌گذاری کنیم و آن ایده را به همه مناطق تحلیل و تدبیر بکشیم و در دل همه فرصت‌ها تزریق کنیم تا با این کار همه پاره‌های سخن خویش را معنا و رمقی جدید ببخشیم، آنها را متوجه همدیگر نماییم و پیگیری مطلوبیت‌های متعدد فرهنگی را شدنی و پرثمر کنیم. وقتی جامعه‌ای «فرهنگی» می‌شود که پاره‌های مختلف پویش‌های فرهنگی از وضع متشتت خارج شوند، دست به دست هم بدهند و یک زیست‌بوم کامل و رشد‌پایه را تشکیل بدهند، و الا معمول تلاش‌ها تنها دست و پا زدن است و شاید نهایتاً ما را روی آب نگه می‌دارد نه این که با هشیاری ملموسی «به پیش» ببرد. این ایده هرچند برآمده از دانایی است، ولی خود توان تولید علم‌های مُعین و

متناسب و مورد نیاز در حوزه‌های فرهنگ را بالا می‌برد و ما را به شدت خلاق و سخن‌ساز و سخن‌سرا می‌کند و امکان تفاهم میان کنشگران متنوع عرصه فرهنگ را افزون‌تر نموده، آهنگ هماهنگی و امید به همگرایی را به خوبی می‌نوازد و ظرفیت‌های بی‌پایان ذهنی و عاطفی خلاقیت‌های مردمی را فعال می‌کند و به آبشخورهای «خلق سخن» و «گسترش گزینه‌های حل مسأله» اضافه می‌کند. درباره این قاعده، لزوم ایده‌مادر، باید بیشتر سخن گفت. دریغ است روی نکته‌ای که در خط آخر بند قبلی آمد (خلق مردمی سخن)، تأکید بیشتر صورت نگیرد؛ اصرار بر ایده‌مادر برخاسته از نقش سرنوشت ساز، حیات‌بخش و رویش‌آفرین «اراده» در حیات فردی و «اجتماعی» بشر نیز هست. انقلاب اسلامی به خاطر نگاه مردم‌سالارانه عمیق و کاملاً متمایز و گسترده خویش، خلق انواع بصیرت را نیز مردمی و گسترده می‌خواهد و از آنجا که توان تولید قیام مردمی را ویژه‌تر از هر فرهنگی دارد می‌تواند روی این کانون خلاق حساب ویژه‌ای باز کند. به همین جهت ایده‌های مادر که اراده‌های سرگردان را جهت می‌بخشند و محیط همگرا و زیست اجتماعی متمدنی‌ای که منبع الهام‌های توفنده توده مردم است، پدید می‌آورند، عناصر مهمی در چرخه خلق بصیرت ملی به شمار می‌روند. ایده‌های مادر زمینه مدیریت صحنه را فراهم می‌کنند و صحنه به خلق

بصیرت‌های نوین می‌پردازد و همهٔ اینها عالم انسانی را دیگر می‌کند و منبع الهام جدیدی شکل می‌گیرد. این یعنی تعالی اجتماعی انسان و این تعالی‌ها یعنی بالارفتن سرمایه‌های اجتماعی تحول. اما ایده‌ها از مبانی نیرومند و تحلیل‌های پایدار و پایه تغذیه می‌کنند.

این ایدهٔ مادر باید از تراث معرفتی شیعه و تمام مبانی فکری مکتب امام تغذیه کرده باشد و با تمام اصول آن هم‌خوانی داشته باشد و حتی در مرحلهٔ تکوین با همهٔ ظرفیت‌های فرهنگی ارتباط بگیرد و بصیرت‌های صحنه را بنوشد و نهایتاً به سخن واحدی برسد و طبعاً آن را در ادامهٔ چرخه در همهٔ این ظرفیت‌ها جاری نماید. خلق ایدهٔ مادر یک حادثه است، یک پیشرفت است، یک تعالی ارزشمند انسانی است. هر تمدنی از یک عقلانیت تغذیه می‌کند و عقلانیت ابتدا ایدهٔ مادری است که حتی پشت خلق دانش‌های نوین قرار می‌گیرد. در حوزهٔ فرهنگ نیز با وجود این ایدهٔ مادر است که گذر زمان به چشم یک سرمایه دیده می‌شود و همهٔ متغیرهای حیات بشری را از روح واحدی متأثر نموده پیکرهٔ واحدی را به نمایش می‌گذارد. جامعه‌ای که به ایدهٔ مادر نمی‌اندیشد. ولو جامعهٔ نخبگانی. از الگوی اصلی تمدن‌سازی بی‌خبر است.

این روشن است که ما باید اکنون با توان بالفعل خویش و با بهادادن به همه تحلیل‌گران و کنشگران فرهنگی مان پویای پر پیمان فرهنگی را برای پیگیری مسلمات فرهنگی دامن بزینم و شور و نشاط خوبی ایجاد کنیم و اجازه ندهیم این حوزه به مرزهای مهوریت کشیده شود. در عین حال اگر به سامان اساسی در این حوزه می‌اندیشیم و ایده مادر را لازم می‌بینیم با نگاهی عملیاتی باید گفت برای این که به آن ایده برسیم و پس از آن نیز بتوانیم ایده حاصل آمده را واقعاً در جامعه جاری کنیم باید کسانی از نخبگان توانمند جبهه انقلاب «بدون هیچ تعیین اداری» و تنها با احساس یک مسؤولیت الهی این مأموریت را بپذیرند و تصمیم بگیرند که پای آن بایستند (به تعبیر حضرت آقا کمر بسته آن ضرورت بشوند). اینها باید رسالت خود را چنین تعریف کنند که «بالاخره هرکاری لازم است بشود تا در این کشور کل ظرفیت‌های علمی و راهبردی و کادرسازی و فرهنگ‌سازی و ... به نظم و توحید برسد و خرج غنی‌ترین مقاصد و مسیرهای فرهنگی بشود». حال و هوای اداری هیچ تناسب درستی با حل واقعی مسأله ندارد. اخلاق اداری در فضای فرهنگ که مهمترین عنصر حیات پرمسؤولیت شیعه انقلابی تمدن خواه است واقعاً پاسخ‌گو نیست. این وضعیّت از منظر کلان به ویژه در حوزه تحولات

تمدنی. وضعیت حل مسأله نیست. به همین جهت نه در سطح ملی و نه حتی در سطوح منطقه‌ای و شهرستانی مسائل فرهنگی به‌واقع حل نمی‌شود.

۶-۲-۱. تعریف عاقله فرهنگ

این قوم لحظه‌ها و فرصت‌های تاریخی ما را می‌بینند، بر سر آن‌ها می‌ایستند و برایش عمیق‌ترین و اصیل‌ترین تدبیرها را می‌کنند. این کار ثمره هشیاری و اشراف است. خلق آن ایده، و صرافت بر هدف و راه و آن انسجام و عزم، کار عقل است؛ یعنی باید این جمع نقش عاقله فرهنگ را بپذیرد و برای آن که تنها اسم و رسمی نباشد، باید با تمام وجود پای آن ایستاده باشد. این جامعه خود عقلند، قلم همه دانائی‌های این عرصه‌اند، با نام تعهد اجتماعی به آسمان وصلند، همدیگر را براساس اصول اسلامی از صمیم دل می‌خواهند و بین‌شان هیچ رقابتی نیست، از همه نوع تبرج به‌دورند و تمثال فرهیختگی، توکل به خدا، اعتماد به نهاد و باطن تعالی خواه بشر و بی‌تعلقی نسبت به تعینات امروزی هستند. «عاقله فرهنگ» برای این که واقعاً عاقله باشند و از حکمت تهی نباشند و منظور فرشتگان گردند و از همه تأییدات محیطی بهره‌مند شوند، باید از روحیه استعلا و کارهای تصنعی و دغدغه‌نان و نام و آبرو و ... به دور باشند. عاقله باید کانون

درک و درد انسانی باشد. در حوزه فلسفه یا تفسیر کسی چون علامه طباطبایی یا جوادی یا مصباح ظهور می‌کند و آنقدر بی شائبه، بی فتور و معطلی و تعویق یا تنزل سطح پوشش‌ها، به صورت شبانه‌روزی و باتمركز و حفظ دائمی نخبگی شیعی در این زمینه می‌جوشد که آرایش صحنه را به سمت خود و با مرکزیت ثقل خود برهم می‌زند و هر چه زمان می‌گذرد هیچ نقطه‌ای در محیط پیرامونی سرعت سیرش به این اساتید نمی‌رسد. این که چنین کسانی و چنین انجمنی اکنون در حوزه فرهنگ نداریم معلول درست دیده نشدن آن و رسمیت نیافتن این رسالت است. نه بخش‌های فرهنگی دفتر رهبری کاری کارستان از این قبیل خواهد کرد، نه شورای عالی انقلاب فرهنگی نه مراکز ارزشمند متعدد و متداخل و متنافر فرهنگی تعریف شده در این بوم و اقلیم و نه حوزه و دانشگاه عزیز. این یعنی سازکار کلی حل مسأله ایراد دارد و نارسا است. ما بنا داریم تمدنی الهی اسلامی بسازیم اما به واسطه سازکارهای حل مسأله در این سال‌ها، آنقدر به محصولات نازل تن داده‌ایم که به شدت تحقیر شده‌ایم و از احساس نخبگی و اشراف بر لحظات و بر تاریخ و بر ظرفیت‌های عظیمی که انقلاب برای نسل امروز فراهم می‌آورد، تهی گشته‌ایم.

این که این انقلاب با انضباط خوب و در تراز نخبگی بلندی حرکت کرد، هزینه کمی آفرید، عمق دست آوردها بسیار بود، سرعت پیروزی برای همه عجیب بود و به خوبی به اهداف خود رسید، دوست را و دشمن را و فرصت ها را به خوبی شناخت و به ندرت فریب خورد یا منفعل شد و ... به خاطر این بود که هسته نخبگانی پیرامون حضرت امام از تراز فرهیختگی خوبی در کل جهان اسلام برخوردار بود، و الا قوم مستضعف و محجوری مثل ایران آن روز نمی توانست به تنهایی از پس مشکلات عظیم دوران انقلاب و پس از انقلاب بریاید. جا دارد به این نکته روشن توجه کنیم که آن هسته مبارک نخبگانی، «انقلاب» را نه به عنوان یک پروژه یا اعتبار حوزوی یا حتی مطالبه مردمی، بلکه به عنوان یک مسئولیت الهی انتخاب کرده بودند و پای همه دردها و بی چارگی ها و یأسها و تاریکی های مسیر ایستادند و به مدد الهی آن را از آب در آوردند، آنچنان که امام خمینی (ره) آن را از زاویه ای خاص قرائت می نمود:

«یکی از مسائل که باید برای طلاب جوان ترسیم شود، همین قضیه است که چگونه در دوران و انفسای نفوذ مقدسین نافهم و ساده لوحان بی سواد، عده ای کمر همت بسته اند و برای نجات اسلام و حوزه

و روحانیت از جان و آبرو سرمایه
گذاشته‌اند. اوضاع مثل امروز نبود، هرکس
صد درصد معتقد به مبارزه نبود زیر فشارها
و تهدیدهای مقدس نماها از میدان به در
می‌رفت ... واقعاً روحانیت اصیل در تنهایی
و اسارت خون می‌گریست که چگونه آمریکا
و نوکرش پهلوی می‌خواهند ریشه دیانت و
اسلام را برکنند و عده‌ای روحانی
مقدس‌نمای ناآگاه یا بازی خورده و
عده‌ای وابسته که چهره‌شان بعد از پیروزی
روشن گشت، مسیر این خیانت بزرگ را
هموار می‌نمودند^۱.

فرهنگ که جوهری‌ترین و انسانی‌ترین عنصر این انقلاب
است بدون این حال و بدون حضور آن هستهٔ نخبگانی به مرز تعالی
نمی‌رسد. ما سهل‌اندیش شده‌ایم و عافیت‌طلبانه امید می‌بندیم با
همین سازکارهای اداری پر از نقص حوائج عمیق انقلاب «برآورده
خواهد شد. «سامان» جوهره می‌خواهد. «سامان واقعی حوزه

^۱ منشور روحانیت.

فرهنگ» به جوهره‌هایی چند و از جمله به شکل‌گیری این عاقله. که خود یک پدیدهٔ اجتماعی است و بریده از محیط نیست. بستگی دارد. در غیر این صورت حوزهٔ فرهنگ به انسجام و هم‌آوایی و بهینه‌گی نخواهد رسید و هیچ اتفاق مهمی از جنس تحول در این کشور رخ نخواهد داد. یکی از مشکلات عرصهٔ فرهنگ ما این است که خود متولیان عرصهٔ فرهنگ اقتدارات فرهنگ را باور ندارند و به فرهنگ به چشم همه چیز نگاه نمی‌کنند. لذا امور سیاست و اقتصاد ذهنشان را طوری مشغول می‌کند که دیگر در اندیشه‌ها و ایده‌هایشان نمی‌توان قوّت پایگاه فرهنگ را رصد کرد. مشغولند، شاید گرم و گاه باتعصب با مسائل فرهنگی برخورد می‌کنند، ولی این طور نیست که ظرفیّت‌های عظیم فرهنگ را برای حل مسائل جامعه به صورت ملموسی بینند (درک درست و عمیق جایگاه فرهنگ). کسانی باید شروع کنندهٔ این ادراک و این باور عمیق باشند. باور خالی هم کافی نیست، باید این اقتدارات را به صورت ملموسی ببینند. این نوعی نبوغ است. وقتی در یک بازهٔ زمانی نسبتاً باز به صحنه می‌نگریم می‌بینیم که الآن بسیاری از ایده‌های تحولی. بخصوص گونه‌های درشت و ملی آن. قیّم ندارد و کس یا کسانی مثل مادری که نگران فرزندان خود باشد برای طرح‌ها بی‌تابی نمی‌کند. همهٔ مواردی که به نتیجه می‌رسد نیز دقیقاً از همین قاعده پیروی می‌کند؛ یعنی کسی پشت آن است و زنده است و

روح دارد. طرح‌ها. به‌ویژه طرح‌های ملی. از صدها اشکال برخوردار است و کسی واقعاً برای آن‌ها دل نمی‌سوزاند، آنچنان که یک شخصیت موفق علمی نوشته خود را مرتباً ارتقا می‌بخشد، اینها را مرتباً ویرایش کند و بهینه کند. اگر یک مدار ریلی را سرهم بندی کنند واگن‌های قطار نمی‌توانند حرکت کنند، یا اگر حرکت کنند چپ می‌کنند، یا نمی‌توانند سرعت بگیرند، یا به وضوح ایستگاهها متناسب نخواهند بود، یا ... عرصه فرهنگ نیاز به سناریوهای سروته داری دارد که همه عناصر دخیل را در آن دیده باشند و این که اگر فلان بشود چه می‌شود و بعد آن چه خواهد شدها را بارها بررسی نموده باشند و به هر رگه اقدام انسجام کافی داده باشند و همه اقدامها را به سمت ائتلافی کلان و ملی سوق داده باشند و ... این باید‌های تلخ و نفس‌گیر نیاز به قومی عاشق و نخبه دارد. هر نقطه ای نیز که آباد است حداقل کسی از این قبیل را پای خود دارد. انسجام کلی نیز آن عاقله را نیاز دارد.

ظرف پدیدآیی عاقله فرهنگ ۶-۲-۳.

این که گمان کنیم در جامعه فرهیخته ما اگر ضرورتی به نام «عاقله فرهنگ» وجود دارد حتماً انسان‌های غیوری به آن پرداخته‌اند و این میدان را خالی نگذاشته‌اند، قدری خوش‌بینانه

است. «عاقلهٔ فرهنگ» را نمی‌توان هر جایی نشا کرد. این جمع مسؤول و هستهٔ سخت «انتخاب تمدنی» ما در حوزهٔ فرهنگ، تنها در نقطه‌ای خواهد روئید که نقطهٔ التقاء چند ضلع نیرومند باشد؛ یک، برخورداری‌های اندیشه‌ای و علمی اصیل ما، دو، دردهای تمدنی و فشار مسؤولیتهای حاکمیتی ناظر به پیشبرد فرهنگ، و سه، اشراف اطلاعاتی نسبت به وضع گذشته و امروز فرهنگ و برنامه‌های کلان فرهنگی و پویش‌های اصلی تأثیرگذار بر فرهنگ ایران (از جمله طرح‌های راهبردی و تهدیدهای دشمن). اگر همه گمان می‌بریم که می‌توان فرهنگ را با سیستم‌های اداری به سامان و تعالی اساسی رساند، مشغول از دست دادن زمان هستیم. نیاز به جوشش هست؛ چیزی از جنس حیات دائمی. باید نبوغ و فرهیختگی ایرانی مسلمان در عرصهٔ فرهنگ بجوشد تا اتفاقی شایسته در این عرصه بیافتد، ولی سازه و سازکار آن فضاهاى اداری نیست. حداقل احتیاط در آن است که فعلاً به این کانون‌ها دل نبندیم. به این نکته حتماً باید توجه شود که این سامان و آن کانون نخبگی بخصوص چون در حوزهٔ فرهنگ دیده می‌شود، متنی‌تر و جوهری‌تر از آن است که عادت‌زده‌گان و استعلاپیشه‌گان بتوانند به آن دست پیدا کنند. این جمع را حال و هواهای حوزوی یا دانشگاهی امروز نیز نمی‌تواند شکل بدهد و بر انرژی سکون و ایستایی موجود غلبه نماید. شکل‌گیری این جمع نیاز

به دردی جاندارتر و پرورده‌تر از دردهای موجود در حوزه‌های عزیز و عریق ما دارد. حوزه از نگاه‌های عمیق و متینی برخوردار است و قطعاً غیور است، ولی حتی بیش از دانشگاه از صحنه‌های عینی حیات اجتماعی مردم دور است و نسبت به مقوله تمدنی فرهنگ سهل‌اندیش‌تر و عافیت‌طلب‌تر از آن است که این درد و این عزم در آن شکل بگیرد و چنین افرادی بزاید، اساساً مهمترین هدیه انقلاب اسلامی به این مقطع از حیات شیعه معاصر، شکل‌گیری همین عزم‌ها و صاحبان عزم است و حوزه اکنون به خاطر تعویق و فاصله‌ای که نسبت به دردها و مسأله‌های تمدنی دارد، کانون این عزم‌ها نیست. دردهای تمدنی و اراده‌های تمدنی (دردهای عینی و نه نظری) اکنون الگو و فرهنگ و ظرف پشتیبان ندارد. بدون رجم است. الگوهای حیات حرفه‌ای ما چنین نیست که ما را در وسط مسأله‌های پیشرفت جامعه بکارد و نظام ارزشی و فرهنگ حرفه‌ای ما نیز از صرف هزینه عمر و نخبگی برای سردرآوردن از دردها را به اندازه کافی ارزشمند اعلام نمی‌کند که بتواند از این رویه‌ها پشتیبانی کند. جاهایی هم تعریف نشده که محل‌های دائمی این بررسی‌ها و تبادل رهیافت‌ها و دانایی‌ها و ... باشد.

همه نخبگانی که در صحنه‌اند با بدبختی و اضطراب و منازعه‌های فراوان و تلخیها و زخم و زیل شدن‌های بی‌شمار چیزی را

در جایی به صورت موقتی می‌کارند و معمولاً پس از چندی با صد آه و افسوس با آن خداحافظی می‌کنند و با صد اتهام رخت خود را به جای دیگری می‌کشند و بدبختی جدیدی را در آنجا دنبال می‌کنند، لذا با سرعتی متناسب بزرگ نمی‌شوند. هیچگاه به صورت مستمر و بدون تعویق در افق فهم تمدنی فرهنگ نمی‌ایستند و به چنین ترازوی نمی‌رسند. شاید البته بخشی از ماجرای تعویق رشد نیز امور معیشتی باشد. هرچند اصل ماجرا همان افق درد است که انسان‌ها را به سرعت بزرگ می‌کند و دست‌یافتن به آن هدیهٔ بزرگی برای یک نخبهٔ مستعد بی‌تعلق است. نظام معیشتی نیز موضوعات دیگری را پشتیبانی می‌کند. مکرر دیده‌ایم که بسیاری از نخبگان جوشش‌های خودشان را بیرون از محیط ارتزاق خود می‌یابند با این که به هدایت عقل معاش برای دست‌یابی به جایگاه رسمی هیأت علمی شدن، تلاش‌های زیادی هم می‌کنند و به انفعال‌های متعددی تن می‌دهند، ولی وقتی به آن موقف می‌رسند می‌بینند که نخبگی‌هایشان با موقفی که در آن ایستاده‌اند هم‌خوان نیست و در آن الگو و آن تعین‌ها نخبگی خاصی احساس نمی‌کنند. خلاصه این که نیاز داریم ظرفی را طراحی کنیم که بتواند این جمع فرهیخته را با این مسؤولیت بزرگ و عمیق و تاریخی در دل خود بپذیرد و چون یک وسیلهٔ مناسب همهٔ اسباب

برانگیختگی و اشراف و نفوذ نگاه و ... را در اختیارشان بگذارد و طبعاً عرصه فرهنگ را از ثمرات حضورشان بهره‌مند بنماید.

صحنه فرهنگ نیازمند عاقله‌ای است که با سرمایه‌های فرهنگی و افق‌های تعالی و ظرفیت‌ها و مسائل عینی انسی چاره‌اندیشانه (در سطح کلان) داشته باشد و به کل صحنه سمت و سو بدهد و به سهم خود باورهای درخشان و امیدهای فراوان بیافریند. صحنه بدون این سرمایه اجتماعی انسجام کافی ندارد (اگر است)، سطح پویش‌هایش پایین است، دانائیه‌ها و تجربیات با سرعت مناسبی به اشتراک گذاشته نمی‌شود، از آنها درک عمیق و عالمانه‌ای صورت نمی‌گیرد و ... ایران اسلامی امروز ظرفیت و کفایت خلق «عاقله مبارک فرهنگ» را دارد، و این خود یک رویش بزرگ است، مثل رویش عقلی دوران بلوغ که خود سر رشته‌دار تراز متفاوتی از حضورها و حتی رویش‌های انسانی می‌شود، ولی طبیعتاً این متاع متعالی اجتماعی در هر ظرفی حاصل نخواهد شد. به نظر می‌رسد تاکنون با «تقریرهایی سهل‌اندیشانه و گذرا» از این ضرورت، مدل‌ها و الگوهای پیشنهاد شده، ولی باید اینک به خوبی بررسی شود که ثمرات هر کدام چه بوده و چه نبوده است.

ظرف‌های مورد توقع کجا است؟ یا حوزه و دانشگاه است یا بیت رهبری است یا شورای عالی انقلاب فرهنگی است یا هیأت‌های امنای مراکز فرهنگی یا اندیشکده‌های فرهنگی یا هیأت‌های اندیشه‌ورز که راهکار و دغدغه اخیر حضرت آقا است. درباره حوزه و دانشگاه این قضاوت بود که هرچند ریشه‌دار و پرفریتند و قدرت پروازشان خوب است، ولی از صحنه دورند و «جانشان» معطوف به مسأله و موقعیت به‌ویژه در تراز تمدنی آن نیست. هر چه زمان نیز به این دو مرکز داده شود، اتفاقی نمی‌افتد. شورای عالی انقلاب فرهنگی با همه امیدهایی که رهبری به آن بسته بود و روی آن تأکید نیز می‌کرد تاکنون نتوانسته چنین نقشی ایفا کند. طبعاً جای بررسی دارد که مشکل از کجاست؛ آیا مشکل در ساختار آن است یا در افراد یا در جایگاه یا در سازکار بررسی مسائل در آن؟ با توجه به تحلیل پیشین پاسخ این است که اساساً اینجا ظرف تحقق چنین پدیده انسانی- اجتماعی فاخر و ریشه‌ای و ماندگاری نیست. لجنه فرهنگی دفتر رهبری نیز نتوانسته نقش جدی‌ای در این راستا ایفا کند و ظاهراً نخواهد توانست. سالها حضرت آقا برای مراکز فرهنگی مهم کشور هیأت‌های امنایی تعریف می‌کردند و مسؤولیتهای مهمی بردوش ایشان می‌گذاشتند. ولی آنها هم به چنین جایگاهی نرسیدند. بیشتر هیأت‌امناها فقط اسم‌اند و فعال نیستند، مواردی نیز که متعهدند

گاهی به هیأت مدیره شباهت پیدا می‌کنند و سطوح ورودهایشان مثل مدیران این مراکز خرد می‌شود. اندیشکده‌ها که از آنها به عنوان «جذاب‌ترین نوآوری فکری دوران معاصر» یاد می‌شود، واقعاً یک پدیدهٔ مدرن و تاریخی و یک رشد در حوزهٔ چاره‌اندیشی و حکمرانی و به تعبیر حضرت آقا «صنعت تفکر» است، برای سازماندهی ویژه به فرآیند سیاستگذاری و تصمیم‌گیری در سطوح مختلف طراحی شده است. تحولات سریع جهانی و ابعاد روزافزون توسعه از عواملی هستند که ضرورت تدوین سریع سیاست‌ها و الگوهای تصمیم‌گیری را بویژه در کشورهای در حال توسعه لازم می‌آورند؛ امری که بدون استفاده وسیع از ایده‌های نو و مستندسازی و جمع‌بندی تجارب و نظرات خبرگان و افراد خلاق میسر نیست.

از آنجا که پژوهشکده‌ها در افق دانش و با نظم و سخت‌گیری و کُندی علمی با موضوعات مواجه می‌شوند که درست نیز هست، نمی‌توانستند به این نیاز پاسخ بدهند. در نتیجه جامعهٔ بشری به سمت ایدهٔ اندیشکده کشید. اندیشکده، نوعی سازمان ویژه برای تفکر و پژوهش در زمینهٔ سیاست‌سازی و تصمیم‌سازی است که بر اصل جمع‌اندیشی یا ایده‌پردازی جمعی استوار است. اندیشکده‌ها با

انجام مطالعات بین‌رشته‌ای و با به‌کارگیری کارشناسان متعدد، خوراک فکری لازم را در حوزه‌های مختلف برای مدیران و سیاستگذاران جامعه تأمین می‌کنند؛ البته وظایف متنوع دیگری همچون بومی‌سازی سیاست‌ها، آینده‌پژوهی، آماده‌سازی افکار عمومی، ایجاد اجماع بین مجریان، تربیت نیروهای صاحب‌نظر و ... نیز به فراخور میزان تعهد اعضای اندیشکده برای آن قائل می‌شوند. مسلماً ایجاد اندیشکده‌های متنوع فرهنگی باعث رشد فرهنگ و کار فرهنگی خواهد شد، ولی اندیشکده‌های فرهنگی نیز ظرف پدیده تمدنی و متعالی و رشد‌آفرین مورد نظر ما، عاقله فرهنگ، نیستند. هرچند که تا اطلاع ثانوی پیشنهاد و مرجعیت پیدا می‌کنند و واقعاً صاحب‌کمال‌اند و نعمت‌های عزیزی هستند. اندیشکده‌ها نسبتاً وضعی‌گذا و حال و هوای پروژه‌ای دارند، به طور کاملی به مسأله وصل نیستند، خیلی در افق حل مسأله هستند و از یک چهارچوب نظری و هویت عمیق معرفتی گسسته و بی‌بهره‌اند، زیادی نخبگانی هستند و از مردم منفصلند، تخصصی‌اند و نگاه بخشی دارند و ...

۱-۳-۲-۶. هیأت‌های اندیشه‌ورز

به نظر می‌رسد حضرت آقا که سال‌ها است چنین خلای را احساس کرده‌اند، طی دهه اخیر آن را در قالب هیأت‌های اندیشه‌ورز

دنبال می‌کنند. مثلاً سال ۹۵ به بسیج می‌گویید ما در معرض جنگ نرم هستیم که خطرناک‌تر است و بسیج باید وارد صحنه شود، لذا بسیج «هیأت اندیشه‌ورز» احتیاج دارد تا کار با هوشیاری انجام بگیرد. منظور ایشان تمام پاره‌های بسیج است؛ یعنی در همه سطوح بسیج باید با صفت اندیشمندی به صحنه بزنند:

«جنگ نرم عرصه بسیار وسیعی است و روز به روز هم با گسترش این فضای مجازی دارد گسترده‌تر می‌شود و خیلی هم خطرناک‌تر از جنگ سخت است، لذا ... هیأت اندیشه‌ورز لازم دارد تا ... کار با هوشیاری انجام بگیرد ... علاوه بر این هیأت اندیشه‌ورز در بالاترین سطوح بسیج که برای کل مجموعه بسیج بنشینند خط‌نگاری کند، راهبردنگاری کنند. ما راهبردانندیشانی را لازم داریم که بنشینند و کارشان فقط این باشد؛ این از مهمترین کارها است. مثل راهبرداندیشان نظامی که در همه‌جای دنیا هم معمول است ... وقتی ما این‌ها را انجام دادیم، آن وقت

شما در هر نقطه‌ای از مجموعه عظیم
بسیج که مشغول کار هستید. در حلقه
صالحین باشد، در راهیان نور باشد، در
دبیرستان باشد، در دانشگاه باشد، در
محیط کارگری باشد، در مسجد باشد. هر
جا که شما در زمینه بسیج مشغول کار
هستید، می‌دانید که یک عضو فعال
هستید از یک مجموعه خردمند و
هدف‌دار که دارد حرکت می‌کند و پیش
می‌رود^۱».

مثال دیگری از تلاش حضرت آقا برای معماری عاقله بر سر
مجموعه‌های فرهنگی، پیشنهاد تأسیس «هیأت اندیشه‌ورزی» بالای
سر «قرارگاه فرهنگی اجتماعی قرب بقیة الله» است. حضرت آقا درباره
این مجموعه فرهنگی که پیشتر تشکلی متعلق به سپاه به شمار
می‌رفت و از بدو تأسیس با هماهنگی حضرت آقا شکل گرفته بود،
نگران پیوندشان به جامعه نخبگان انقلابی بود. در توضیحاتشان
معلوم می‌شود که از هیأت اندیشه‌وریزی توقع دارند پایه‌های فکری و

^۱ بیانات رهبری در ۳/ ۹/ ۱۳۹۵.

فرهنگی مجموعه را با تکیه بر اندیشه‌ای مورد اطمینان بریزند و کاملاً معطوف به اجرا و عمل باشند. هم توقع پشتوانه نظری دارند، هم توقع چاره‌اندیشی‌های هوشمندانه:

«چنین کار بزرگ و گسترده‌ای، پشتوانه نظری و فکری بسیار محکمی لازم دارد. ... یک کار به شدت قوی و عمیق نظری و نرم‌افزاری حتماً احتیاج دارید. ... وزن این کار عمیق و وسیعی را که شما شروع کردید خیلی وزن سنگینی می‌بینم که این به نظر من می‌رسد که این پشتوانه فکری و فرهنگی بایستی خیلی مورد اطمینان باشد. اگر نشد دچار سطحی‌نگری می‌شوید، دچار انحراف می‌شوید. ... تشکیلاتان آفت انحراف پیدا خواهد کرد، آفت سطحی‌نگری پیدا خواهد کرد، آفت تکرار پیدا خواهد کرد، احیاناً آفت تخریب‌های خطرناک پیدا خواهد کرد»^۱

^۱ بیانات رهبری در ۲/۲/۱۳۹۲.

این جمع اندیشه‌ورزان دینی که تازه
تشکیل شده، بایستی چهار، پنج سال
پیش تشکیل می‌شد و پیش می‌رفت. نقش
این مجموعهٔ اندیشه‌ورز باید در رابطهٔ اجرا
و عمل و خروجی‌ها مشخص بشود و
معلوم بشود. [مشورت نیست] مشورت فرق
می‌کند با هیأت اندیشه‌ورز. معنای
اندیشه‌ورزی این است که پایه‌های فکری
می‌گذارد... بایستی یک تحول
هوشمندانه‌ای در فضای مجازی صورت
بگیرد. اینجا است که من عرض کردم واقعاً
احتیاج دارید به تشکیل هیأت‌های
اندیشه‌ورز قوی و پیدا کردن راهکار^۱»

ایشان با چند گزاره مختصات آن چیزی که می‌خواهند را بیان
می‌کنند: باید پایه‌های فکری را بگذارند؛ باید مورد اطمینان باشند؛
باید تمام وقت مشغول همین کار باشند؛ جایگاه حاکمی داشته
باشند و اندیشه‌شان اجرا شود نه این که تنها مشورت بدهند؛ هم

^۱ بیانات رهبری در ۱۹ / ۸ / ۱۳۹۵.

پشتوانه فکری را درست کنند هم تراز راهبردی به صحنه بدهند؛ نوعی مغز مرکزی باشند، ولی تنها مغز پیکره و یک عنصر انحصاری نباشند؛ مراقب سمت و سو و سلامت تشکیلات باشند. باید اندیشید که چنین عنصری را با چه سازکاری می‌توان پدید آورد. ایشان پس از بیان ضرورت اندیشه‌ورزی و وظائف آن می‌فرمایند منظورشان این نیست که پاره‌های مختلف بسیج مثل اعضای یک پیکر خودشان را از وظیفه تحلیل و تدبیر آسوده بینند و همه را به یک مغز مرکزی بسپرنند. این الگو هرچند شاید برخی انسجام‌ها و چالاکیه‌ها را از تشکیلات بسیج بگیرد، ولی از منظر شیعی و مکتب امام امتیازهای بالایی به آن می‌بخشد و بسیج را به یک پدیده تاریخ‌ساز تبدیل می‌کند:

«... نمی‌گوییم مثل یک عضو از

بدن، نه، چون اعضای بدن درست است

که حرکت می‌کنند، اما همه اسیر مغزند؛

مغز می‌گوید ببین، مغز می‌گوید بشنو، مغز

می‌گوید بگو یا حرکت کن؛ مغز فعال است.

در بسیج این طوری نیست که فقط از مرکز

بگویند بگو؛ نه، مثل این است که هر

عضوی خودش یک مغزی داشته باشد که

با آن مغز اصلی که در سر است هماهنگ
باشد. که این هماهنگی البته راه‌هایی دارد
. یک چنین حالتی به وجود خواهد آمد^۱.

یعنی با نکتهٔ اخیر در معماری حضرت آقا این عاقله به یک رگهٔ
صددرصدی در کل پیکرهٔ بسیج تبدیل می‌شود که یک عاقلهٔ مرکزی
دارد، ولی عاقله‌های خرد همگی متعهدانه مشغول تحلیل و تدبیر و
خلاقیت و چاره‌اندیشی‌های منطقه‌ای و اختصاصی می‌شوند. البته
این عقول بومی و خرد با عقل مرکزی پیوند دارند، هم خون هستند،
هم درد و هم زبان‌اند و در یک حیات صمیمی و مسؤولانه گرم و پرتب
و تاب با هم تعامل می‌کنند و همه چیز را به پیش می‌برند. در باب
مزایای این الگو صفحات بسیاری می‌توان نوشت و البته در توصیف
آن نیز باید اهتمام خوبی نشان داد.

۲-۳-۲-۶. نهاد گستردهٔ هشیاری

ایشان از تعریف «هیأت‌های اندیشه‌ورز» گذشته از تأکید بر
پدیدآیی مراکز خاص، به دنبال ایجاد یک نهاد گستردهٔ هشیاری و
فهم‌های عمیق و اراده‌های ریشه‌دار و اتصال به پاکی‌ها و قداست‌ها و

^۱ بیانات رهبری در ۳/ ۹/ ۱۳۹۵.

باطن نیرومند جامعه شیعی. که یک مصداق مهم آن حوزه‌های علمیه است. هستند. ایشان هیأت اندیشه‌ورز را عقلی برای ادراک و تصمیم و مطالبه و پیگیری می‌خواهند و آن را در خود یا حتی همین نخبگان منحصر نکرده، بلکه کشیده تا متن گسترده جامعه و یک پیوستار نورانی و قابل تکیه و اعتماد می‌خواهند. اگر بخواهیم ترسیم خوب و کاملی از این نهاد ارائه کنیم باید بگوییم یک سر این پیوستار (الف) مردم مسؤول و متعهد و برخاسته هستند و در رتبه دیگر (ب) نخبگان درجه یک انقلابی که دانایی و تجربه و اعتبار و دردهای عمیق در وجودشان جمع شده و مردم را درک می‌کنند و رهبری را نیز. اما در رتبه بالاتر (ج) مقام معظم رهبری حفظه الله تعالی که همواره در سطح دانایی اسلامی بسیار خوب و تعهدهای انقلابی دیرین و حضور در نقطه‌های حساس و تعیین کننده این انقلاب و ارتباط با همه اقشار جامعه و نگاه کلان به همه امور مهم این کشور و انقلاب عزیزمان به ترسیم اهداف و راه‌یابی و تعریف ضوابط و معالم الطريق و معدات و مانعات و ... مشغول بوده‌اند قرار دارند، و حتماً باید گفت که در رتبه بالاتر (د) بقية الله الاعظم ارواحنا فداه که کانون اصلی خرد قدسی و منبع دانایی کل و معدن درد و دلسوزی و ملت‌هت‌ترین نقطه عزم و اراده بشری و پای کارترین مخلوق الهی

هستند، قرار می گیرند. شیعه این فهم بالنده را دارد که «ما همه گردیم و تکسوار او است».

۶-۲-۳- لزوم خروج از انفعال

ما در صورتی روی سعادت خواهیم دید و از انفعال موجود خارج خواهیم شد که این چهار قشر دست به دست هم بدهند: مردم، نخبگان، رهبری و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. چیزی که جالب است و روشن است وضعیت متفاوت هر یک از این نقاط است. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هر چند که منتظر اراده ما است و به حسب نگاه دینی اراده ما اصل محسوب می شود، ولی از نظر همه ما فهم اصیل و اراده پاک و پیگیری بی فتور به ایشان تعلق دارد و ما از نظر ارزشی همگی طفیلی به شمار می رویم. به لطف الهی رهبر انقلاب نیز به عنوان نائب الامام در میان ما شبیه ترین موقف را به ایشان پیدا کرده اند و واقعاً نگاهشان به حوائج امام زمان عج است. ایشان هم چون امامشان اراده مردم را اصل قرار داده و آن را هدف گرفته و از هر کاری که بتواند برای اثاره دفائن عقول امت خویش دریغ نمی کند. مردم نیز اراده نسبی انقلابی را دارند و این اراده تا آن پایه هست که این انقلاب را زیر همه فشارهای بی سابقه تاریخی تاکنون حفظ کرده است. مقاطع مختلف نیز نشان داده که

هشیاری مردم ایران بد نیست و اگر خطایی می‌کنند موقتی است و
زودگذر است.

«دفاع از انقلاب و تشخیص
مصلحت آن، کاری است که هم آسان و هم
مشکل (سهل و ممتنع) می‌باشد. آسان
است؛ چون فطرت‌های پاک عامه مردم آن را
تشخیص می‌دهد. اگر شما به جمعیت
عظیم مردم ایران نگاه کنید، خواهید دید
که در همه‌ی مسایل از اول انقلاب تا امروز،
تقریباً عامه مردم درست فکر کرده‌اند،
درست تشخیص داده‌اند و راه را خوب
شناخته‌اند و اصولاً شبهه و وسوسه و
خدشه‌یی در راه مستقیم آن‌ها به وجود
نیامده و یا زودگذر بوده است. ... اما از
طرف دیگر، به نظر می‌رسد تشخیص
مصلحت انقلاب و دفاع از آن مشکل است؛
چون بعضی از خواص و بعضی از کسانی که
ادعا می‌کنند مسایل کشور یا مسایل
سیاسی را می‌شناسند، گاهی اشتباه

می‌کنند و غلط می‌فهمند و کج تشخیص
می‌دهند و بد عمل می‌کنند... در طول
این چند سال، يك عده به اصطلاح عقلا و
مصلحت‌اندیش‌ها، همیشه
مصلحت‌اندیشانه و به اصطلاح عاقلانه،
مردم و مسئولان نظام و رهبر عظیم‌الشان
فقیدمان را نصیحت می‌کردند که شما چرا
بی‌خود با امریکا- که در دنیا قدرتی است-
رزم‌آوری و مبارزه می‌کنید؟! چرا خود را با
غول وحشتناکی به جنگ می‌اندازید؟! این
هم از همان جاهایی است که مردم ماهیت
آن را فهمیده‌اند؛ اما بعضی از خواص
نفهمیدند^۱».

چیزی که ما را معطل کرده وضعیّت قشر نخبگان جامعه حتی
نخبگان انقلابی است. به خاطر سرگردانی ایشان و نبودن در
نقطه‌های نیاز و نپرداختن به وظیفه کلی «رصد انقلاب» و «یافتن
رطب و یابس» و «یافتن راه حل‌ها» و «ایستادن پای آنها» سرمایه‌های

^۱ بیانات رهبری در ۲۱/۰۴/۱۳۶۸.

عظیم تاریخی ما دچار سرگردانی و آزار نسبی است و فرصت‌های زیادی دارد از دست می‌رود. در میان ایشان افرادی چون کبریت احمر یافت می‌شوند که به خوبی با انقلاب و این مردم و رهبر عزیزمان ارتباط می‌گیرند و همه توقعات رهبری را برمی‌آورند. باید از ایشان نهاد عاقله تشکیل شود. با بحث‌هایی که گذشت معلوم می‌شود این محصول چندان هم سهل‌یاب نیست که با تعریف یک اتاق یا یک گروه یا چیزهایی از این قبیل بتوان آن را پدید آورد.

۶-۲-۳-۴. تشکیل حلقه‌های میانی

حال چه باید کرد؟ پیشتر نیز گفته شده بود که «عاقله فرهنگ» را نمی‌توان هر جایی نشا کرد. این جمع مسؤول و هسته سخت «انتخاب تمدنی» ما در حوزه فرهنگ، تنها در نقطه‌ای خواهد روئید که نقطه التقاء چند ضلع نیرومند باشد؛ الف) برخورداری‌های اندیشه‌ای و علمی اصیل ما، ب) دردهای تمدنی و فشار مسؤولیتهای حاکمیتی ناظر به پیشبرد فرهنگ، ج) اشراف اطلاعاتی نسبت به وضع گذشته و امروز فرهنگ و برنامه‌های کلان فرهنگی و پویشهای اصلی تأثیرگذار بر فرهنگ ایران (از جمله طرح‌های راهبردی و تهدیدهای دشمن).

حضرت آقا در طرح راهبردی خود موسوم به «بیانیه گام دوم انقلاب» که در آن جوانان را به «قیام برای ساختن ایران» دعوت فرموده‌اند، با (۱) اصل این دعوت و علاوه بر آن با (۲) تعریف سازکاری ویژه برای ایجاد «انضباط» در این قیام عمومی و دور کردن آن از «بلبشو و غوغاسالاری»، پیشنهاد تشکیل «حلقه‌های میانی» را داده‌اند. مطمئناً حضرتشان با آگاهی کامل نسبت به سازکار و سازه‌ای که پدید می‌آورند، بدین وسیله به سمت الگوی نوینی برای حل مسأله‌های کشور (بلکه حکمرانی مطلوب) حرکت کرده‌اند و آن را پیش پای «همه مردم ایران» قرار داده‌اند؛ یعنی الگویی برای آن که مردم صحنه را به دست بگیرند.

«این تمرکز، این ایجاد برنامه کار،
پیدا کردن راهکار، ارائه‌ی راهکار،
برنامه‌ریزی، به عهده‌ی چه کسی است؟
این به عهده «جریانهای حلقه‌های میانی»
است. این، نه به عهده‌ی رهبری است، نه
به عهده‌ی دولت است، نه به عهده‌ی
دستگاه‌های دیگر است؛ به عهده
مجموعه‌هایی از خود ملت است که
خوشبختانه امروز ما این را کم هم نداریم.

... اینها می‌توانند بنشینند برنامه‌ریزی
کنند و هدایت کنند^۱.

حلقه‌های میانی از متن مردمند، به این جوانان نزدیکند و
موظفند برای درست و پایدار شدن «قیام جوانان» بکوشند. هم رصد
درست نیازها، هم تشویق جوانان به قیام برای حل مسائل کشور،
هدایت جوانان برای تشکیل گروه‌های حل مسأله، ایجاد تمرکز، دیدن
اقدامات موفق، داشتن و معرفی الگوهای درست حل مسأله و کمک
در برنامه‌ریزی گروه‌های حل مسأله و تشویق به پیگیری و ضربه‌های
پی درپی تا حل مسأله، جزء کارهای ایشان است. اینها همان نقش
عاقله است. البته توجه کنیم که این الگو با «فرهنگ پرارزش و واقعاً
نیرومند جهاد» بسته شده است. اما تعبیر عجیب حضرت آقا درباره
قوه هادیه این حرکت عمومی، «جریان‌های حلقه‌های میانی» است؛
یعنی نه صرفاً گروه‌های حل مسأله را بسیار بسیار متکثر می‌خواهند،
بلکه این حلقه‌های میانی که وظیفه هدایت این قیام را دارند نیز در
چهره جریانی می‌خواهند. باز هم یعنی صحبت یکی دو تا نیست، باید
به سرعت این حلقه‌های میانی تشکیل شوند و یک عرصه و یک رگه
فعالیت را به سامان بکشند. این یعنی فوران هشیاری و انبان نمودن

^۱ بیانات رهبری در ۱/ ۳/ ۹۸.

دانائیهای حاصل آمده و ... البته همان طور که رهبری در خطاب به بسیج می‌گویند فراتر از این عاقله‌های خرد و نزدیک به صحنه، یک هیأت اندیشه ورز که از جنس مردم است و توان دیدن کل این صحنه و ایستادن بالای همه این پویشها و درک همه این دردها را داشته باشد، بالای کل این تشکیلات هشیار و متعهد لازم است. برای این اساس می‌توان چنین نتیجه گرفت:

أ) عاقله برای همه صحنه‌ها و برای کل پیکره لازم است؛

ب) عاقله مرکزی متشکل از نخبگان برتر جبهه انقلاب است؛

ج) عاقله در ظرف‌های اداری محقق نمی‌شود و سازه حلقه‌های میانی را نیز رهبری از دولت و دستگاه‌های حاکمیتی جدا نموده‌اند؛

د) در عین حال عاقله در ظرفی که مشتمل بر سه ضلع نیرومند ۱. «دانایی» دسترسی به همه عقلانیت تاریخی‌مان، ۲. «دید» اشراف نسبت به صحنه و ۳. «درد» دغدغه‌ها و التهاب‌های حاکمیتی و تمدنی، امکان پدیدآیی دارد.

نتیجه بررسی‌های پیشین همه این خواهد شد که تنها در دو صورت می‌توان به این عاقله رسید:

الف. الگوی کُند و زمان‌بر:

با تشویق صحنه به «قیام برای حل مسأله» (جهاد) و تشکیل «جریان‌های حلقه‌های میانی» برای به انضباط و عقلانیت و سطوح خوبی از نخبگی رساندن این قیام و باز هم تشکیل حلقه‌های برتری که به هدایت همین حلقه‌ها پردازد. با تشکیل حلقه‌های میانی فرهنگی و به انضباط بیشتر کشیده شدن پویشهای متکثر فرهنگی مؤمنین و به تدریج به میدان آمدن نخبگان درجه یک جبهه انقلاب می‌توان کارهای این حلقه‌های میانی را ارتقا داد و به سمت یک قشر فرهیخته اجتماعی موسوم به عاقله فرهنگ جبهه انقلاب حرکت کرد. هرچه نخبگان انقلابی سریعتر به این پویش بزرگ و تاریخی پیوندند سریعتر به «عاقله پیشرفت» خواهیم رسید. این عاقله به همه آنچه گفته شد با خون دل خواهد رسید و از این رهگذر الگوی نوینی در حکمرانی فرهنگی شکل خواهد گرفت. البته باز هم باید به سکوه‌های اشراف حاکمیتی دست پیدا بکنند، و الا دیده‌بانیها از غنای کافی برخوردار نخواهد بود.

ب. الگوی سریعتر:

راه سریعتر این است که نقطه‌های حاکمیتی مثل شورای عالی انقلاب فرهنگی یا نهاد ریاست جمهوری خود «طرح راهبردی رهبری» را بفهمد و خطورت شأن آن را در یابد و به پشتیبانی از این پویش بزرگ پردازد و به این

روند طبیعی شتاب بدهد. این ورود البته حساس است ولی سرعت کار را بسیار بالا می‌برد. الگوی «الف» را با همت مؤمنین مجاهد می‌توان برپا کرد و اکنون نیز کسانی این ندای دعوت رهبری را شنیده‌اند و به دنبال تحقق آن به صورت شیرین و کیفی هستند. اما الگوی «ب» نیازمند یک طرح است تا خود این ورود باعث خراب کردن صحنه و درست کردن یک زائده و زرافرین دیگر نشود.

۶-۳. چرخه پیشرفت فرهنگی

حضرت آقا می‌فرمایند: «ساختار فرهنگی کشور نیاز به یک بازسازی انقلابی دارد»^۱، ولی ما بدون این که در باب «پیشرفت فرهنگی» و «الگوی پیشرفت فرهنگی» و از جمله «چرخه پیشرفت فرهنگی» نظری داشته باشیم نمی‌توانیم در عرصه «بازسازی انقلابی ساختار فرهنگ» وارد شویم. می‌خواهیم باز بسازیم که نهایتاً چه از آب در بیاید؟ چرا آن محصول بهتر است؟ «نظریه پیشرفت فرهنگی» را بحثهایی از جنس همان «ایده مادر فرهنگ» معلوم می‌کند. پیشرفت در افق تمدن و روی زمین معنا می‌شود. در عین حال به نظر می‌رسد اساساً باید «نظریه پیشرفت» از دو لایه نظری تشکیل شود:

الف) یک لایه بنیادین که «پیشرفت» را معنی و ترسیم می‌کند (معنای پیشرفته). این لایه بنیادین به نظریه‌های پایه‌ای چون نظریه انسان و نظریه جامعه و نظریه سعادت تکیه خواهد داشت.

^۱ بیانات رهبری در ۶/۶/۱۴۰۰.

ب) لایه دیگری که «روند پایه پیشرفت» را بیان می‌کند. این بسته نظری (شامل پیشرفت و روند پیشرفت) با «الگوی پیشرفت» تفاوت دارد و پشتیبان آن است و «الگوی پیشرفت» قدری عینی‌تر از این لایه بحث است و با تکیه بر این نظریه طراحی می‌شود.

این جمله که «اراده ملی جانمایه پیشرفت همه جانبه و حقیقی است»^۱ ابتدائاً در حوزه دوم (روند پایه پیشرفت) قرائت می‌شود. «جان‌مایه» یعنی روح. روح پیشرفت اراده ملی است. این یک اندیشه پایه است. یعنی برای پیشرفت باید «اراده ملی» محقق شود؛ یعنی باید از راه اراده ملی به پیشرفت رسید و یعنی بدون اراده ملی به پیشرفت واقعی و همه جانبه نمی‌رسیم. این ایده به شدت روی الگوها و طرح‌های اصلاحی تأثیر تعیین کننده می‌گذارد. جالب‌تر خواهد شد اگر بگوییم «اراده ملی» خود پیشرفت است. این ایده واقعاً جسورانه و ژرف‌اندیشانه است. شاید از منظر اسلامی این سخن نیز درست باشد. «نظریه پیشرفت» ریشه‌ای در حوزه «اندیشه اجتماعی محض» دارد، ولی وقتی «نظریه پیشرفت اسلامی - ایرانی» خواهد شد که ناظر به زمانه و زمینه‌ای باشد که پیشرفت آن مورد نظر است؛ مثلاً پیشرفت ایرانی. به همین جهت می‌توان گفت نظریه پیشرفت بحثی در حوزه «اندیشه راهبردی» است. با این تعریف نظریه پیشرفت وقتی نظریه پیشرفت ایرانی است که در بخشی از بافت نظری خود ناظر به ظرفیت‌های اصلی و چاکراها (کانون‌های انرژی)ی

^۱ بیانیه گام دوم.

کشور ایران ارائه شده باشد. طبعاً این چاکراها ناظر به نظریهٔ سعادت ارزش‌گذاری می‌شود. این بحث لایه‌های بسیار عمیقی دارد و از قبیل برنامه‌ریزیهای کلان نیست. درک و بخصوص باور این چاکراها گاهی بسیار سخت و نخبگانی است و با ذهن‌های صرفاً مدیریتی به سامان نمی‌رسد. نظریهٔ پیشرفت باید معلوم کند که این چاکراها چگونه باید به هم دست بدهند تا کشور ایران با تکیه بر واقعی‌ترین و پرپیمان‌ترین و اصیل‌ترین سرمایه‌های خود «ببالد» و خود را از رکودهای ده‌ری نجات بدهد و به پیش برود. مثل بافتن یک طناب که الیافی را از چند بعد می‌گیریم و به هم می‌رسانیم و در یک نقطه با دقت و کاملاً سنجیده می‌تابیم تا به یک پدیدهٔ رشیدی به نام طناب برسیم. مبتنی بر نظریهٔ پیشرفت فرهنگی می‌توان دربارهٔ چرخهٔ پیشرفت فرهنگی نظر داد. مشکل ما در طراحیهای فرهنگی این است که اولاً، نمی‌توانیم همهٔ این ظرفیت‌ها را روی نقطه‌ای متمرکز کنیم و ثانیاً، نمی‌توانیم فرایندی بین اینها برقرار کنیم که مثل یک مته حرکت دورانی رو به پیشی را در پیش بگیرند و به واسطهٔ این آرایش و سازکار درست، از زمان برای فریه و بالنده نمودن فرهنگ جامعهٔ به‌پاخاستهٔ ایرانی و «به پیش بردن» آن استفاده نمایند.

این چرخه چه عناصری دارد و چه سازکار منطقی‌ای بین این عناصر می‌توان قائل شد؟ «چرخهٔ پیشرفت فرهنگی»؛ یعنی یک پیوند، تعامل و تعاضد واقعی بین چند عنصر کلیدی فرهنگی. اجتماعی که یک عنصر از ثمرات عنصر دیگر تغذیه می‌کند و خود را به افق بالاتری می‌کشد و زمینه را برای نقش‌آفرینی مؤثر عنصر دیگر فراهم می‌نماید. البته این که آیا رابطهٔ این عناصر

کلیدی از الگوی دورانی تبعیت می‌کند یا شکل پیچیده‌تری دارد، خود محل بررسی است. اکنون برای تسهیل بحث رابطه گردونه‌ای را پیش فرض می‌گیریم ضمن گرایشی که به این الگو هست. سؤال از «چرخه پیشرفت فرهنگی» در زمره سؤال‌های خوب است؛ زیرا اگر چنین پیوند و تعاملی بین آن عناصر کلیدی فرهنگی ـ اجتماعی وجود داشته باشد، دریافتن آن کمک بزرگی به تعریف یک «جریان منطقی و بالنده پویای فرهنگی» می‌نماید. همان طور که گفته شد این بحث از نظریه‌های پیشرفت و الگوی پیشرفت تغذیه می‌کند، ولی با تکیه بر ایده‌ای اولیه در حوزه فرهنگ و پیشرفت فرهنگی (در آینده تبیین خواهد شد) چرخه‌ای مشتمل بر چند عنصر زیر تصویر می‌شود (طبعاً آنچه تقدیم می‌شود تنها طرح اولیه‌ای است برای تأمل و مشارکتهای دلسوزان عرصه فرهنگ کشورمان). عناصر این چرخه عبارتند از: (الف) هدایت رهبری (انقلاب؛ ب) عاقله نخبگانی فرهنگ؛ (ج) ایده مادر فرهنگی؛ (د) گفتمان پایه؛ طراحی‌های راهبردی / الگو پیشرفت فرهنگی؛ (ه) گفتمان قیام فرهنگی؛ (ز) قیام: نخبگان، متولیان و متدینان؛ (ح) حلقه‌های میانی راهبر فرهنگ؛ (ت) کار فرهنگی / حل مسأله پیشرفت؛ (ی) خلق علوم فرهنگی؛ (ک) روایت پیشرفت.